

### ■ احمد رضا صدیقی

۶۹ سال پیش در چنین روز‌هایی، محمد مصدق نخست‌وزیر، اجرای قانون مصادره اموال احمد قوام صدراعظم را، به وزارت دارایی محول و این وزارت‌خانه به وسیله مأموران مخصوص خود، برای اجرای این قانون آغاز به کار کرد. صرف نظر از آنکه دولت مصدق، در پی اجرای این قانون بود یا خیر؟ یا اینکه علل معطل ماندن اجرای این قانون چه بود؟، خوانش بیسترهای تصویب چنین قانونی، بهنگام به نظر می‌رسد. بی تردید خطای محاسباتی قوام در پذیرش نخست‌وزیری، بستر ایجاد نفرت اجتماعی از وی و تصویب چنین قانونی را فراهم آورد. مقال بی آمده، در باب این موضوع به نگارش درآمده است. مستندات این نوشتار نیز، بر تاز نمای پژوهشکده مطالعات تاریخ معاصر ایران وجود دارد. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول آید.

#### ■ شمایی از خلیفتای میرزا احمدخان قوام‌السلطنه!

ابوالحسن عمیدی نوری در زمره از طیف از روزنامه‌نگاران و فعالان سیاسی است، که در سفر به روسیه برای حل مشکل آذربایجان، احمد قوام را همراهی می‌کرد و با تیزبینی خبرنگاری خویش و در یادداشت‌هایش، شمایی از خلیفتای احمد قوام را، به شرح ذیل توصیف کرده است: «در مدتی که در یادگوبه بودیم آذر زمستان سال ۱۳۲۴ خورشیدی و در جریان سفر قوام و همراهان به مسکو برای رفع اختلافات ایران و شوروی، کم‌کم اخلاق قوام دستگیرم شد. او مردی بود شجاع و متهور، که از مشکلات نمی‌هراسید و آرامش خود را حفظ می‌کرد. البته این روحیه او نیز، ناشی از پختگی او در دوره زندگی‌اش بود زیرا کسی که از طرفی از خراسان، به عنوان بازداشتی از استانداری آن‌جا دستگیر و به زندان دوره کودتای آقاسیدضیال‌الدین تحویل شود، که با نطق‌های آقاسیدضیال‌الدین که این‌ها همه خانتند و باید اعدام شوند، می‌بینید وضع چنان به‌هم می‌خورد، که سیدضیال‌الدین تبعید او از زندان با فرمان نخست‌وزیری آزاد می‌شود و یاد سلطنت رضاشاه با وجود تشکیل پرونده سوءمصدق علیه جان رضاشاه بر ضد او، به جای زندان و محاکمه و اعدام، مجاز به اقامت در اروپا می‌شود، به خوبی احساس می‌نماید که زندگی در این دنیا فقط این نیست، که اوضاع به همان منوال که الان فکر می‌کند، باقی ب‌رقرار خواهد ماند. این سواد که محکم و آرام بود، او در موقعی که ناهار و شام می‌خوردیم و همه دور میز غذا جمع بودیم، مدتی به مشاعره با دکتر رضازاده شفق و عامری و سیاح می‌پرداخت و اغلب آنها را در شاعره دچار بن‌بست می‌کرد و بسپاری می‌خندید. او با طبع شوخ خود، که جست‌ه و گریخته و کوتاه و تک‌مضرب گویی به جلب توجه همراهان می‌پرداخت، ما را مجذوب خود می‌نمود…».

#### ■ پیر مرد، همچنان جاه‌طلب بود!

شاید در موضوع مورد بررسی ما، شناسخت شرایط فکری و سیاسی احمد قوام به هنگام پذیرش نخست‌وزیری نیز، ضرورت داشته باشد. موسی قزیه‌قانی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره تحلیلی به قرار بی آمده دارد: «در زمان نهضت ملی شدن صنعت نفت، قوام پیر مرد بود اما دست‌از جاه‌طلبی برنداشت! قوام در آن مقطع هم با امریکایی‌ها و هم انگلیس به توافق رسیده بود، که قدرت را به دست بگیرد و راهکارهایی را ارائه داد، که هیچ‌کدام از اصول ملی شدن صنعت نفت در آن رعایت نمی‌شد. خوش‌بینانه‌ترین حالت درباره دیدگاه او این است که حقوق ایرانیان و منافع نامشروع انگلیس و امریکا، به صورت توأمان رعایت شود. اینکه فردی نباید در اوج یک نهضت ضدالستعمار، با همساک غربی‌ها قدرت را در ایران به دست بگیرد و منافع آنان را رعایت کند، قطعاً حساسیت‌برانگیز است. کسانی که قوام را با مصدق مقایسه می‌کنند، بیشتر در پی یک راهکار میانه برای کشور بودند و خیلی روی ملی شدن صنعت نفت تأکید نمی‌کردند، در حالی که اگر این رویکرد را بپذیریم، می‌بینیم که غیر از قوام، راجل دیگری هم بودند که می‌توانستند این اقدام را انجام دهند. خود دکتر مصدق هم، شاید بهتر از قوام می‌توانست انجام دهد، اما به حال، نهضت بزرگ ملی شدن صنعت علاوه بر ملی شدن صنعت نفت، تقابل با استعمار انگلستان و منافع و دخالت‌های نامشروع در کشور ما بود. قوام به محض روی کار آمدن و با وجود استعفای مصدق، اولین کسی را که هدف می‌گیرد، آیت‌الله کاشانی است، که نماد مبارزه ضدالستعماری در ایران بود و مسابقه درگیری با استعمار را داشت و توسط انگلستان، حکم اعدام نیز گرفته بود البته شاید قوام و مصدق، ویژگی‌های مشترکی داشتند. هر دو از دیوان‌سالاری قاجار بر خاسته و سلکوارند اما قوام دارای پیوندهای قوی با استعمار است. البته مصدق در برخورد با استعمار و استبداد انقلابی نمود اما به روش خود مبارزه می‌کرد. در یک نکته هم اشتراک وجود داشت، که هر دو به دنبال این بودند که اختیارات شاه را کم کنند و شاه را در موضع سلطنت بنشانند و دخالت در امور حکومت بدارند. اکثر افرادی که قوام را چهره مستقل می‌دانند به ماجرای باز کردن پای امریکایی‌ها در ایران و آوردن میلیسیو به ایران اشاره می‌کنند، که بر اساس اسناد و مدارک موجود، به ویژه مذاکرات مجلس لردهای انگلیس، آوردن میلیسیو اقدامی از سوی قوام، برای باز کردن پای نیروی سوم به ایران نبود، بلکه توصیه خود انگلیس به قوام بود، که از یک متخصص امریکایی استفاده کنند تا خودشان متهم نشوند، که در ایران حضور دارند و دخالت می‌کنند. انگلیسیان قصد داشتند به دست این متخصص، مسائل مالی ایران سرو سامان یابند، تا بتوانند مطالبات‌شان را از ایران وصول کنند. این سند هم چاپ شده و در مذاکرات مجلس لردها می‌توان دید. در ایران هم این سند ترجمه شده است. علاقه‌مندان برای دیدن این سند می‌توانند به کتاب رستاخیز ایران گردآوری فتح‌الله نوری اسفندیاری و جلد اول کتاب پهلوئی‌ها – که مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر منتشر کرده – رجوع کنند.»

■ **اعلامیه‌های غلاظ و شداه، به مثابه چشم اسفندیارا!**
احمد قوام پیش از پذیرش واپسین دوره از صدارت، نزد سیاستمداران و بدنه اجتماعی ایران، وچاهتی داشت و حتی به عنوان «حاجی آذربایجان» شناخته می‌شد. با این همه خطاهای محاسباتی تیرماه ۱۳۳۱، از او چهره‌ای منفور و مطروذ ساخت! طبعاً جای این پرسش است، که این اشتباهات از چه قرار بود؟ محمدن‌اسماعیل شیخانی



احمد قوام در منزل شخصی خویش در تهران، در واپسین سالهای حیات

#### احمد قوام و تحمل پیامدهای یک تصمیم خطا

# پیامدهای تهدید مردمی که پای نهضت ملی ایستادند

پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، به این پرسش چنین پاسخ گفته است: «حمد قوام تا پیش از استعفای ۳۰ تیر ۱۳۳۱، چهار بار (دو بار در دوران رضخان و دو بار نیز در دوره پهلوی دوم) طعم نخست‌وزیری را چشیده بود و هیچ‌گاه از آس هرم قدرت دور نبود. وی شاه را در اندازه و قواره شاهنشاهی نمی‌دید و خود را، در تراز بالاتر از او می‌دانست. قوام در پذیرش نخست‌وزیری پنجم خود در سال ۱۳۳۱، روی عواملی مانند محبوبیت محمد مصدق، همگرایی جبهه ملی و نیروهای مذهبی من رآس آنها آیت‌الله کاشانی و البته با پس کشیدن و عدم حمایت امریکا و انگلیس از خودش، به نرم ترش تمایل اولیه حساب نکرده بود. البته خود نیز بر اثر شکم مردمی افزوده بود و ادبیات نامناسبی را در بندو کارش در بیانیه ۲۷ تیرماه ۱۳۳۱ بر گزیده بود و تمام این‌ها دست به دست هم داد تا هم خودش و هم شاه در نهایت تسلیم شوند و قوام پس از تجربه نخست‌وزیری پنج، دست استعفا دهد و بار دیگر محمد مصدق نخست‌وزیر شود. احمد قوام در برهه تیرماه ۱۳۳۱، روی حمایت خارجی نیز حساب ویژه‌ای باز کرده بود. تجربه تاریخی قوام، البته سراسر لبریز از تعاملات وی با قدرتهای بی مانند روس و انگلیس بود، که اوج آن را در سال ۱۳۲۵ و در تعامل با روس‌ها و در رآس آن با استالین شاهد بودیم، که قوام پس از آن ژست ناجی ایران و حل‌کننده غائله آذربایجان را به خود گرفت، دقیقاً همان مسئله‌ای که محمدرضا پهلوی از آن دل خوشی نداشت و دوست نداشت در دیگری جز خودش، به عنوان ناجی ایران معرفی شود. در تیرماه ۱۳۳۱ نیز، قوام روی مساعدت انگلیسی‌ها حساب باز کرده بود و حتی بعضاً عنوان شده که انگلیسی‌ها قوام به قول حل غائله نفت را داده بودند اما در بزنگاهی که قوام به حمایت انگلیسی‌ها نیاز داشت، آنها و سفیرشان در ایران نیز ناگهان از دسترس قوام خارج شدند و حاضر نشدند بی‌نیاز حمایت از قوام را بپذیرند! زیرا شاید آنها نیت‌تر، از سایرین در یافته بودند که دولت و کابینه پنجم بیکار، کابینه‌ای مستعجل و دارای تاریخ مصرف مشخص است. تا پیش از ایسن رخداد و در زمان انتخاب نخست‌وزیر، رابین سفارت انگلستان به نام ساموئل فال معتقد بود که

#### ■ ... و کلام آخر

فرجام سیاسی قوام، بس عبرت‌آموز به نظر می‌آید. او که عمری خویش را بر نده میدان سیاست انگاشته بود، اینک در برابر شکستی تلخ قرار داشت، که به منزله کابینه‌ای مستعجل و دارای تاریخ مصرف مشخص است. واپسین فصل از صدارت وی قلمداد می‌شود. وحید بهرامی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، این پرده آخر از

قوام تنها شخصی است که می‌تواند با اوضاع فعلی مقابله کند. سفیر امریکا هم، قوام را بهترین جانشین مصدق می‌دانست اما این اعتقادات، با توجه به اعتصابات مردمی و بازار، بسیار زود رنگ باخت و خنثی شد. شاید بتوان ادبیات قوام را نیز، یکی از دلایل شکست وی و استعفای زودهنگامش از مقام نخست‌وزیری، در کابینه پنجم خود عنوان کرد. قوام همان روزی که روی کار آمد، بلافاصله بیانیه‌ای شدیداللحن خطاب به مخالفانش صادر کرد و نگاشت: «وی به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال کنند و در راهی که در پیش دارم، مانع پتراشند، با نظم عمومی را به‌هم بزنند. این گونه آشوبگران، باید سزای خود را بدهند. در گذشته نشان داده‌ام، بدون ملاحظه شدیدی‌ترین عکس‌العمل از طرف من و یوه‌رو خواهدند. قوام را که در گذشته نشان داده‌ام، بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخالفان، کیفر اعمال شان را در کنارشان می‌گذارم. حتی ممکن است تا جایی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان، دست به تشکیل محاکم انقلابی زده، روزی صدها نفر را از هر طبقه، به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون، فرین تیر‌هزی سازمان به‌ عموم اخطار می‌کنم، که دوره عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتنیان را سیاستی دگر آمد… صدور چنین بیانیه‌ای، با چنین ادبیاتی از سوی فردی همچون قوام، دور از ذهن به نظر می‌رسید! وی البته اخطارها را، از روی کاغذ به عرصه عمل نیز آورد و برای مقابله با مخالف‌های مردمی، دستورات اکیدی به نیروهای شهربانی و ارتش صادر کرد ولی با وجود سرکوب شدید، نارضایتی مردمی از دولت قوام و حمایت از مصدق به اوج خود رسید. مردمی از اوضاع سیاسی در زمان روی کار آمدن قوام، به اندازه کافی بغرنج بود و احمد قوام نیز خود با ادبیات به کار گرفته شده، بر وخامت شرایط افزود…».

■ **قوام و ادبیات**
ادبیات تاریخی معاصر ایران، به این گونه روایت و تحلیل کرده است: «قوام‌السلطنه یکی از سیاستمداران پررمز و راز دوران حکومت پهلوی‌ها بود، که در مدت ۲۵ سال، چهار بار به نخست‌وزیری انتخاب شد. او که در عرصه سیاست، به حیل‌گری به‌ شهرت‌پذیری شهرت داشت، به دلیل شخصیت و رفتار متکبرانه‌اش با محمدرضا پهلوی، در دهه هشتم عمر خود تقریباً از چشم شاه افتاد و در سال ۱۳۲۷ به نشانه نارضایتی، لقب افتخاری «شرف» از او پس گرفته شد و از دایره سیاست‌خرد گردید. در تمامی سال‌های پس از آن، قوام تلاش کرد دوباره به صحنه سیاست بازگردد، عملی که برای سیاستمداران مطرح آن زمان، آخرین نبرد نافرجام قوام برای بازگشت به سیاست بود. او در تدارک چنین بازشگشی، که زمینه‌های آن را از مدت‌ها پیش هموار ساخته بود، به یکباره و استعفای مصدق، در روز ۲۶ تیر ۱۳۳۱ و بعد از استعفا مصدق، در دست در بچوجه جریان ملی شدن نفت، به نخست‌وزیری انتخاب شد. اینک در تیر ۱۳۳۱، شاه قوام را به همان لقب برلمنطراقی جناب اشرف، در انتصاب به نخست‌وزیری خطاب قرار داد. قوام این بار برخلاف دوران نخست‌وزیری‌های سابق خود، کاملاً تحت حمایت سفارت بریتانیا در تهران بود، زیرا او بنا بر اسناد و شواهد، به انگلیسی‌ها تعهد داده بود که با پشت آهتین سیاستمداری را که در مسیرش قرار بگیرد، دستگیر کند و در این راه مصونیت پارلمانی را هم ناپایده انگارد! قوام به محض انتصاب، در اقدامی هماهنگ با منافع انگلیس و توافق‌های پنهانی انجام‌شده با آنان، اعلامیه‌ای کوپنده صادر کرد که طی آن، تغییر بنیادین شیوه‌ها را اعلام و برای مخالفان، پیامدهای خشنی را پیش‌بینی نمود. این کار قوام، نقطه ضعف اساسی او در پایان حیات طولانی سیاسی‌اش بود زیرا او قدرت مردمی را که سال‌ها در انتظار گدازه شدن دست استعمار از صمنت نفت ایران بودند، به درستی ارزیابی نکرد. از این میدان، شکست خورده و مغیوب به در آمد و از آن پس، تا پایان حیات، در گوشه‌گیری و عزلت به سر برد…».

# عاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۳۷

# پیش‌خواب

#### نظری بر سر‌نوشت نیروهای اجتماعی در دوران حاکمیت رضاخان

## حکومت بر جامعه‌ای که مردم در آن غایب بودند!

#### ■ محمدرضا کابینتی



عمل کنند و انعکاس‌دهنده گرایش و خواست گروه‌های اجتماعی باشند. در این‌همه فرحتاز حسام، مؤلف اثر «دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول»، سعی کرده تا با ورود به جزئیات، نسبت همه طیف‌ها و اقشار اجتماعی در آن دوره را، با دولت (به مفهوم عام آن) بسنجد. مؤلف در دیباچه این اثر، در باب چستی پژوهش خویش و اهمیت آن، چنین آورده است:

«گرچه در امروز تاریخ معاصر ایران، زمینه‌های مساعدتری برای شکل‌گیری نهادهای مدنی پدید آمده است اما ما همین وضعیت نیز، نهادهای واسط مرحله جنینی خود را می‌گذرانند. به دلایلی دوره رضاشاه هم، جامعه ایران وجود احزاب و فعالیت انجمن‌ها و نهادهای مستقل از حکومت را تجربه نکرد، زیرا نهادهای سازمان‌های سیاسی، آمادگی پذیرش گفت‌وگو مشارکت شهروندان را نداشتند و به این جهت، گروه‌گرایی به شدت سرکوب می‌شد و هر تشکلی که با می‌گرفت، از سوی حکومت، تهدید و تعطیل می‌گشت! در پژوهش حاضر، که به شیوه بررسی تاریخی و مطالعه اسنادی فراهم شده و از منابع و متون مربوط به تاریخ اجتماعی ایران در قرن اخیر، بهره گرفته است، بدیهی است که اطلاعات تاریخی مربوط به دوره رضاشاه از متون و کتب و اسناد و خاطرات نگاشته شده، استخراج شده است. در انتخاب متون، سعی شد از منابعی استفاده شود، که با نظر ارزش و استحکام مستندات، دارای اعتبار باشند.



رضاخان در حال سان دیدن از نیروهای نظامی

این امر با مشاوره و داوری آسایتاد تاریخ و نیز با رجوع به متون تاریخی انجام شده است، که دفعات و تعدد ارجاع آنها به منابع، نشان‌دهنده اهمیت و اعتبار آن کتاب‌ها و مستندات است. خاطرات نیز از میان نوشته‌های افرادی که در آن دوره تاریخی حضور داشته و بی‌واسطه در گیر مسائل اجتماعی بوده و ا مقام و منصبی رسمی و حکومتی نداشتند، گزینش شدند. در این پژوهش به‌ طور عمده، دو نوع سند استفاده شده است: سندهایی که درباره واقعیت‌ها، اطلاعات می‌دهند و سندهایی که خودشان، صورتی از واقعیت هستند! اسندهای نوع اول، مانند خاطرات مردان سیاست، به هنگام نقل رویدادهای می‌خورد آنها شرکت داشته‌اند و دیگر اسناد، مانند یک اعلان انتخاباتی یا یک سند حکم مشروطه و غیره هستند. دوره مورد بررسی، مقطع تاریخی مربوط به حکومت رضاشاه است، لازم‌به توضیح است که دوره پادشاهی پهلوی اول، از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ هـ.ش. به مدت ۱۶ سال بوده، اما از آنجا که فرایند قدرت‌گیری رضاشاه نیز، شامل نکات اجتماعی فراوانی می‌باشد، که تصمیمات و حتی حضور رضاخان در مناصب حکومتی، در آنها تأثیر مستقیم دارد، از این رو دوره زمانی کودتای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ هـ.ش نیز، مورد توجه قرار گرفته است. بنابراین از تحلیل رویدادهای تاریخی مربوط به مناسبات او با طبقات اجتماعی و گروه‌ها، وجود دارد. این تحول در روابط، با در نظر گرفتن رویدادهای پیرامونی، معنادار می‌شوند. برای مثال، نحوه برخورد رضاشاه با روحانیون، زنان و روشنفکران، به موازات اعمال سیاست‌های توسعه‌ای و تأثیری که این برنامه‌ها بر بافت فرهنگی، اجتماعی و سنتی جامعه ایران می‌گذارد، به تدریج دگرگون شده و شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد. گاه مشاهده می‌شود که مناسبات مسالمت‌آمیز رضاشاه با گروه‌های اجتماعی، به

روابطی پر از تنش و سوءظن تبدیل می‌شود! نکته حائز اهمیت آن است که این پژوهش، مطالعه تاریخی صرف نیست و تلاش نگارنده این نیست، که رویدادهای تاریخی را با ذکر جزئیات و به‌طور دقیق و موشکافانه انعکاس دهد، زیرا هدف نوشتن تاریخی نیست، که محققان و صاحب‌نظران و اساتیدی بسیار بر ت‌و ت‌و بر با دانش و اطلاع بیشتر، قبلاً زوایای این دوره را به‌طور تخصصی در منابع و متون مختلف، مشروح آورده‌اند. در این کتاب وقتی از واقعه یا رویدادی سخن رفته، سعی شده همان وقایع و رویدادهایی باشند، که در بسیاری از منابع، به آنها اشاره شده است. برای آن که تا حد ممکن، داوری منصفانه و تحلیل واقع‌گرایانه‌ای را عرضه کنیم، سعی کردیم از مشابهات و مشترکات ابراز شده در کتب و مأخذ، استفاده نماییم. برای نمونه، احتمالاً از آرای مشایخی که نویسندگان و محققان و خاطرنویسان داشته‌اند، بهره گرفته‌ایم.»

این مقدمه در ادامه خود، در توضیح دست‌بندی‌های خویش از موضوع مورد بررسی، به تبیین مفاهیمی از قبیل نیروهای اجتماعی، حکومت، عرصه عمومی و تشکل‌های واسط پرداخته و در بسط هر یک از آنها، این گونه به تبیین می‌نشیند: «مهم‌ترین و محوری‌ترین مفاهیم در این پژوهش، عبارتند از: مفهوم نیروهای اجتماعی و مفهوم حکومت سایر مفاهیم، ذیل این دو قرار می‌گیرند، که در این جا به قرانت خاص و دقیقی که این نوشتار بر آنها مبتنی است، اشاره می‌شود: **یک- نیروهای اجتماعی:** مجموعه طبقات و گروه‌هایی هستند، که بر زندگی سیاسی، به معنای کلی آن تأثیر می‌گذارند و ممکن است به شیوه مستقیم، قدرت سیاسی را در دست بگیرند و یا در آن نفوذ کنند. نیروهای اجتماعی مرکب از افرادی هستند که دارای اوجه همسانی از علایق اجتماعی، اقتصادی، ارزشی، فرهنگی، صنفی و مانند آن باشند. همچنین به شرکت در حیات



سیاسی علاقه‌مند هستند و به این منظور، به خود سازمان داده و آماده انجام عمل سیاسی می‌شوند. نیروهای اجتماعی، مبتنی بر سه مؤلفه هستند: ۱- نیروهای پایه (زنان، روحانیون و...) ۲- نیروهای جنبش (جنبش زنان، دهقانان و...) ۳- نیروهای نفوذ مستقیم (سازمان‌های خاص احزاب و اصناف). در این پژوهش از نیروهای پایه، به گروه‌های زنان و روحانیون و روشنفکران و از نیروهای نفوذ مستقیم، به احزاب و اصناف و گروه‌های کارگری، اشاره شده است.

**دو- حکومت:** به لحاظ نظری می‌توان مفاهیمی چون دولت، حکومت، حاکمیت و قدرت سیاسی را، تعریف کرد. هر کدام از مفاهیم یادشده، در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی، تعریف مشخص و یقینی دارند. در این‌جا این مفاهیم را با یک تعریف امرامی (کنیه: قدرت عمومی مستقیم و مداولی که در ایران دوره رضاشاه واجد ارکان مهمی چون شاه، ارتش و بوروکراسی است.

**سه- عرصه عمومی:** شبکه‌ای از روابط و فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را دربر می‌گیرد، که خارج از ساختار قدرت و نهادهای حاکمیت، عمل می‌کند. انواع گروه‌های اجتماعی و احزاب و اصناف و تشکل‌های مردمی، در این عرصه فعال هستند.

**چهار- تشکل‌های واسط:** کلیه گروه‌ها و جمع‌هایی که در عرصه عمومی فعالیت می‌کنند و دارای دو ویژگی می‌باشند: مستقل از قدرت سیاسی‌اند و در خدمت منافع گروه ذی‌نفع خود عمل می‌کنند.

هدف این بررسی آن است که در دوره رضاشاه، به جست‌وجوی گروه‌ها و نهادهای مستقلی پرداخته شود، که قادر بوده‌اند توازن قدرتی میان شاه و مردم برقرار نمایند. پرسش آن است که آیا در آن دوره، چنین گروه‌هایی وجود داشته‌اند؟ اگر وجود داشته‌اند، کدام نیروی اجتماعی، پایه‌شکل‌گیری چنین نهادهای مستقلی شده، در ضمن چه نوع مناسباتی با حکومت رضاشاه داشته است؟».